

# راکی و برین

کلید و دست منظر

گویند

جہان بخش چمپری

بہا: ۱۵۰۰ روپال

---

شرکت چاپخانہ تابان



# مقدمه

قلم

## جناب آقای مفتاح نیک پی

نگارنده این کتاب فرزند زاده عزیزم جهانپندش جمهری خواسته است که اینجانب چند کلمه راجع بتألیف آن بنویسم.

اینجانب تا کنون راجع بماخذ واقعی کتاب گلیله و دمنه شخصاً تفحصاتی بعمل نیاورده و اطلاعات مخصوصی در دست ندارم. اطلاعات من محدود بتگارشائی است که اتفاقاً در ریباچه بعضی از نسخ قدیم ملاحظه نموده و در خاطره باقی مانده است.

بطوریکه معروفست و در این قسمت نمیتوان شبهه و تردیدی داشت کتاب گلیله و دمنه یک کتاب هندی است که ابتدا بزبان سانسکریت نوشته شده و در زمان خسرو انوشیروان یعنی در اواسط قرن ششم میلادی بایران آمده و بزبان پهلوی ترجمه شده است حالاً این کتاب را برزویه طبیب ایرانی که در آن اوان بمسافرت هندرفته باخود بایران آورده یا بقول دیگر جزو تحف و هدایائی بوده است که از طرف پادشاه هندوستان بدربار ایران فرستاده شده بجای خود بماند. تاریخ تصنیف اولیه کتاب بزبان سانسکریت معلوم نیست و ترجمه پهلوی آنهم مانند سایر کتاب های پهلوی ایران بمرور ایام از میان رفته ظن قوی اینست که تصنیف اولیه کتاب در زبان سانسکریت بشر بوده باشد ادبیات سانسکریت مخصوصاً از حیث سرودهای مذهبی و حماسه های وطنی و پندنامه های اخلاقی که دامنه بسیار وسیعی

داشته غالباً منظوم بوده است. کتاب **کلیله و دمنه** در ظرف این مدت تعدید بسیاری از زبان های عالم ترجمه شده است.

این مقفّع ادیب و دانشمند معروف ایرانی که در سال ۱۴۵ هجری قمری بامر منصور خلیفه عباسی و بدست سفیان امیر بصره با آن کیفیت فجیع بقتل رسیده اول کسی است که این کتاب را از زبان پهلوی بنثر عربی ترجمه نموده. ابان بن عبدالحمید بن لاحق از شعرای قرن دوم هجری اول کسی است که آنرا برشته نظم عربی در آورده است. رودکی شاعر معروف بخارانی اول کسی است که تمام **یاک** مقداری از حکایات **کلیله و دمنه** را از روی ترجمه این مقفّع بامر و تشویق امیر نصر سامانی بشعر فارسی سرآمیده ولی چنانکه قسمت عمده آثار این شاعر شهر بمرور از میان رفته از **کلیله و دمنه** منظوم او هم چیزی باقی نمانده است. کتاب **کلیله و دمنه** فارسی که فعلاً در دست است ترجمه ایست که بتوسط ادیب فاضل نصر الله ابوالمعالی نگارش یافته، مشارالیه ابتدا منشی خسرو ملک پسر خسرو شاه بن بهرام شاه آخرین سلطان سلسله غزنوی بوده که بعد بمقام وزارت ارتقا یافته و عاقبت بامر خسرو بقتل رسیده است. ابوالمعالی تاریخ تالیف خود را ذکر ننموده ولی چون جلوس خسرو ملک در لاهور هندوستان در سال ۵۵۵ و تاریخ انقراض سلطنت مشارالیه مطابق سال ۵۸۴ هجری قمری بوده بنا بر این تاریخ تقریبی ترجمه کتاب را میتوان بین سنوات نامبرده تصور نمود. کتاب **کلیله و دمنه** حالیه دارای شانزده بابست که ده باب آن مأخوذ از اصل سانسکریت و شش باب آن بعد بوسیله ایرانیان بدان الحاق شده است.

این سرگذشت مختصری از تاریخ تصنیف و ترجمه های کتاب است که اینجانب در نظر داشتم، برای تحقیقات صحیحتر و کاملتر بایستی بکتابخانه های بزرگ عالم مراجعه نمود که فعلاً با اقامت اینجانب در اهلیان

و اشکال مرادفات پستی که بواسطه جنگ عالمگیر پیش آمده موجبات چنین اقدامی فراهم بیست. در اصفهان هم که يك روزی مرکز علم و ادب بوده است، جالتاً کتابخانه‌ای وجود ندارد که قابل مراجعه و استفاده باشد.

**کتاب کليلة و دمنه در زمره کتابهایست که شهرت و محبوبیت جهانی پیدا کرده و احتیاجی بتعریف و توصیف ندارد و پس از کتاب انجیل بیش از هر کتابی در عالم بچاپ رسیده است. شاید این کتاب را ابتدا مخصوصاً بمنظور تربیت ابناء ملوک تهیه کرده باشند ولی بمقیده اینجانب کتاب کليلة و دمنه کتابیست که تمام طبقات از بزرگ و کوچک و بر ناویر میتوانند به ذاق خود از آن استفاده نمایند و اختصاص بطبقه مخصوصی ندارد میگویند جعفر برهنگی سیاستمدار نامی عصر هرون الرشید عباسی بقدری فریفته این کتاب بوده است که منظومه عربی آنرا تماماً از حفظ داشته بطوریکه گفته شد کتاب کليلة و دمنه فارسی که فعلاً در دست است تألیفی است که هشتصد سال از عمر آن گذشته، سبک انشاء آن و الفاظی که استعمال شده نسبت بسبک انشاء امروز غیر مانوس بنظر میآید و بهمین جهت برای فهم و فرا گرفتن دانش آموزان خصوصاً دانش آموزان امروزی مشکل و نامطبوع شده. برای اینکه این کتاب مورد استفاده کامل دانش آموزان واقع شود و آنان با میل و رغبت آنرا مطالعه نمایند بایستی در طرز انشاء آن تجدید نظری بشود و عبارات را بدون آنکه در مفهوم آن تغییری روی دهد بصورت سهل و ساده و دلپذیری در آورند و انجام این امر هم موکول بتصویب و اقدام وزارت فرهنگ خواهد بود، منظور از چنین اقدام در صورتی است که بخواهند کتاب کليلة و دمنه را بشکل يك کتاب درسی در آورند و البته مستلزم این نیست که کليلة و دمنه تألیف ابوالمعالی با همین اسلوبی که فعلاً دارد متروک شود و از میان برود.**

## ✽ برای و بر همین ✽

حالا يك دو کلمه هم راجع باین مولود جدید و نگارنده آن که میخواهد نام آنرا بجای کلیله و دمنه ( رای و بر همین ) بگذارد صحبت کنیم.

فرزندی جهانبخش جهمیری جوانی است که تازه بهیچد همین مرحله زندگی خودپای گذارده، هنوز دوره تحصیلی خود را پیدایان نرسانیده. از بدو طفولیت علیل المزاج بود و بدبختانه درسه سال قبل بواسطه مصیبت فقدان ناپهنگام پدر ( مرحوم علی اکبر جهمیری معظم الملك ) چنان لطمه سختی باو وارد آمد که مدتی بر حسب تجویز طبیب ضرورتاً از کارهای فکری ممنوع گردید و هنوز هم آثار این مصیبت زدگی از قلب علیل و روح حساس او بکلی بر طرف نشده و غالباً يك حالت سکوت و سکونی که منافی با مقتضیات سن جوانی است در او مشاهده میشود. بی نهایت محجوب است، خیلی کم صحبت میکند ولی آنچه میگوید سنجیده و با معنی است ذوق طبیعی او را بیشتر بسوی معنیات میکشاند، ایده آل های مخصوصی برای خود دارد، دنیا را نه بطوریکه هست بلکه بطوریکه باید باشد نگاه میکند، جمهوری افلاطون را ندیده، مدینه فاضله ای در عالم خیال برای خود ترتیب داده است. جهانبخش جوان خود ستا و پر مدعائی نیست، شعر میگوید ولی خود را شاعر نمیخواند. در تهران متولد شده، طبعاً ملایم و متواضع است و خود را اجازه نمیدهد که در مقابل رودگی و سایر سخنوران ابراز وجود نماید با سب و استر و بدره های زر امیر نصر سامانی هم چشم طمع ندارد در مدرسه با کتاب کلیله و دمنه آشنا میشود. مواعظ و حکم این کتاب نفیس او را مجذوب میکند و ضمناً متوجه می شود که دانش آموزان بواسطه غیر مانوس بودن عبارات نه تنها رغبتی بمطالعه آن ندارند بلکه از آن گریزانند بفکر میافتد که چه میتوان کرد که این کتاب سودمند را مطبوع خاطر آنها و سایر خوانندگان قرار داد، در مقام آزمایش طبع خود بر میآید

و بالاخره در تابستان ۵۰ سال بتنظیم این منظومه همت می‌گمارد و بیشتر اوقات خود را با کوششی خستگی‌ناپذیر صرف اینکار می‌کند و در مدت یکسال آنرا با تمام میرساند.

در اوایل امسال که مسافرت طهران برای اینجانب پیش آمد و کتاب در شرف اتمام بود از اقدام او آگاهی یافتم صفحاتی چند از مسوده‌های خود را برایم خواند و نظر مرا خواست نگارشات او را بسیار سلیس و روان و خالی از تکلف یافتم و اگر احیاناً در موارد معدود از قواعد شعری فی الجملة انحرافی روی داده باشد بقدری غیر محسوس است که بنظر نمی‌آید و در یکی دو مورد که بطور نمونه قسمتهایی از متن منشور را با منظوم آن مقابله نمودیم معلوم شد در تبدیل نثر بنظم منتهای دقت و امانت را بخرج داده و بدون آنکه مفهوم عبارات را تغییر داده یا چیزی کسر و اضافه شده باشد حق مطلب را بدرستی ادا نموده و مطلوب خود را از تنگنای اوزان و قوافی بیرون آورده است.

باری نظر اجمالی خود را برای او بیان کردم، دیدم راجع بطبع و انتشار کتاب تردید و نگرانی دارد. اندیشناک است که مبادا منظومه او لایق طبع نباشد و در پیشگاه ارباب فضل و ادب مورد پسند واقع نشود، گفتم: فرزند عزیزم از این رهگذر اندیشه ای بخود راه مده زیرا در اصل کتاب که قرن‌هاست مقام و موقعیت خود را تثبیت نموده کسی را مجال سخن نیست و اما نسبت باین منظومه شما هم بقین دارم ارباب فضل و کمال جانب انصاف و حق‌گزاری را از دست نخواهند داد و از جوانی بسن شما انتظار نخواهند داشت که در میدان سخنوری خود را بیایه اساتید فن برساند و فرضاً برخی از اشعار شماران پخته و نازس تشخیص دهند از قدر زحمت و منظوری که محرك شما بوده است

چیزی نمیکاهد . درجائی که صدعا روزنامه مبتدل و منافی اخلاق و عفت  
ترجمه و طبع و در دست جوانان و دوشیزگان کشور گذارده میشود و هزاران  
ورق نامطلوب دیگر منتشر میشود و خریدار پیدا میکند شاید منظومه  
کلیده و دمنه شما هم راه باریکی برای خود باز نماید!

اگر در میان دانش آموزان و جوانان این کشور از هر صد نفر  
یکی نسبت به این منظومه علاقه پیدا کند و نصایح آنرا در زندگی خود  
بکار بندد منظور حقیقی شما بر آورده و پاداش شما داده شده است

مفخم نیک‌پی

۱۳۲۳ر۶ر۱۵





# مقدمه گوینده

خیال نمیکنم که خوانندگان گرامی این کتابرا احتیاجی بشرح و بسط در اطراف مزایا و محاسن کتاب بینظیر **کلیده و دمنه** باشد، چه بیشک همگی بدان معترف و بعظمت و کم نظیری آن در نوع خودش مقرند. و نیز گمان نمیبرم که در باره تاریخ نگارش و اصل و منشاء کتاب و طرز انشاء آن حاجت بتحریر اینجانب باشد، زیرا خوانندگان عزیز کمابیش از آن مطلع میباشند و گذشته از آن در مقدمه‌ای که بقلم جناب آقای نیک‌پی بر این کتاب نوشته شده است مختصری از آنرا قرائت نموده‌اند. از اینرو نویسنده فقط بشرح مختصری از سبب نظم کتاب و روش خود در سرودن اشعار آن اکتفا میکند.

## سبب نظم و روش اینجانب در سرودن اشعار این کتاب

اینجانب بسبب علاقه مفراطی که بآثار ادبی داشتم (و دارم) قبل از اینکه در مدرسه باب اول کتاب **کلیده و دمنه** را شروع کنیم تمام آن کتابرا پیش خود خواندم و برآستی مجذوب سخنان دلکش و پندهای نفیرو زیبا و پرمخزش که در قالبهای زیبایی از عبارات پسندیده ریخته شده است گردیدم و هم در این هنگام بود که بفکر افتادم تا چند حکایت از آنرا برشته نظم بکشم و ذوق خود را در اینباره بسنجم. ولی البته این اندیشه‌ای بیش نبود... از نوع همان اندیشه و تصمیماتی که خیلی زودتر از آنچه انتظار می‌رود فراموش میشوند. چون بکچند بر آن بگذشت با کمال تأسفا کثرت

قریب باتفاق داش آموزانرا دیدم که نه تنها ابراز علاقه‌ای باین کتاب نفیس نمیکنند بلکه بادیده نفرت بدان مینگرند و باجبار صفحاتی چند از آن را در طی یکی دو سال قرائت مینمایند و بیکو دانستم که این نفرت بدان سبب است که آنرا کتابی مشکل می‌یابند و لغات و کنایات و عبارات آنرا غیر مصطلح و دور از ذهن می‌بینند و خواندنش را امری بیفایده و نتیجه میدانند؛ و هرگز آن حوصله را ندارند که وقت خود را صرف خواندن آن و تأمل در نصایح و عباراتش بنمایند و ترجیح میدهند که ساعتهای متوالی از عمر خود را بگفتار بیپوده و بوج و مهممل بافی و خیابان گردی صرف کنند تا آنکه حتی یک دقیقه بروی کتاب کلیله و دمنه یا کتاب سودمند دیگری نظیر آن نظر کنند.

البته با اوضاع درهم و برهم فعلی مدارس و تربیت غلط دانش آموزان و تدریس و تعلیم هرگونه عمل نکوهیده و ناپسند بجای دانش و درس اخلاق و زندگی غیر از اینهم نمیتوان انتظاری از ایشان داشت و بیشک تقصیر زیادی هم متوجه آنهاست.

باری چون چنین دیدم اندیشه سابق قوتی گرفت و مرا مصمم کرد که کتاب کلیله و دمنه را بصورتی در آورم که باسبک نوشته‌های امروزی مناسب باشد و کسی نتواند مشکل بودن عبارات آنرا عنری برای نخواندن بیاورد. باشد که جوانان را بدان رغبتی افتد و مرا هم از آن خدمت افتخاری نصیب شود.

اندیشه منظوم ساختن این کتاب مرا در بر میگرفت ولی عظمت مقصود و بیم از آنکه شاید نتوانم بوجهی شایسته از عهد اجام این امر برآیم مرا از آن باز میداشت و در حقیقت اطمینان کاملی نداشتم که بتوانم اینرا راه سلامت و موفقیت طی کنم زیرا با صفر سن و ضعف مفرطی

که در عالم شاعری داشتم و در حقیقت شاعری من از جزئی ذوقی که گاهی بصورت غزلی نپخته و زمانی بشکل نامه‌ای دوستانه خود نمائی می‌کرد تجاوز نمی نمود انجام چنین کاری مجال بنظر می آمد و گذشته از آن اینکار وقتی زیاد و همتی زیادتر لازم داشت و از این بیم داشتم که مبادا سنگ مشکلات اینرا آینه همتم را بیکباره خرد کند و درهم شکند و مایوس و سرگردان از اینرا هم بازگرداند و ناتوانیم در امر شاعری مجبور کند که با کمال سرافکنندگی دست از اینکار بشویم و این کشیدن ریج بدون حصول سود و عدم موفقیت چنان بمن اثر کند و چنانم مایوس سازد که برای همیشه فکر شاعری و نویسندگی را از سر خود دور سازم و تا آخر عمر از این کرده خود نادم و پشیمان باشم . . . چندی دروادی این اندیشه سرگردان بودم و بکار خویش حیران تا سر انجام تصمیم قطعی خود را در اینباره اتخاذ کردم و مصمم شدم که این کتاب را برشته نظم بکشم خواه خوب و خواه بد . . .

اندیشیدم که اگر بیاری خداوند بتواند با موفقیت اینرا راه را طی کنم و اینکار را بانجام برسانم و آن منظومه مورد توجه علاقمندان بکتاب و صاحبان علم و ادب قرار گیرد که چه بهتر از این . . . و اگر هم اشعار من طوری نباشد که قابل چاپ کردن و منتشر نمودن باشد باز هم ضروری نگردم چه در اثر سرودن چند هزار بیت شعر مسلماً طبع من بسیار روانتر شده و اگر بعدها بسرودن اشعاری از هر قبیل مبادرت ورزم امید موفقیتیم بیشتر خواهد بود چنانکه همین کار را با کلمات قصار حضرت امیر کرده و سود هائی برده بودم . . . پس شروع کردم . . . مدت یکسال بطول انجامید تا این کتاب تمام شد و در تمام این مدت از هر گونه کاری که باعث گرفتن وقت من میشد صرف نظر کردم و تمام همت من بر این عمل مقصور شد

## درای و برهن

و تقریباً تمام ایام را بمنزل بودم و باینکار مشغول و جز در مواقع و موارد ضروری از خانه خارج نمیشدم . . .

اگرچه در میان اینسراه بمشکلاتی بر خوردم و حتی پزشک بعلت ضعف مزاج و بروز سردردهای شدید مرا از هرگونه کار فکری منع نمود و قدغن اکید کرد که اقلابرای مدت شش ماه دست بقلم نبرم و هیچگونه مطالعه و کار فکری نکنم ولی من بکار خود ادامه دادم . . . . بکار خود ادامه دادم زیرا گمان میبردم بلکه یقین داشتم که اگر پشت اینکار را نمیگرفتم و چندی نوشتن آن بعهده تعویق میافتاد و بنابر مقتضای سنی آن حرارت اولیه که از شوق باینعمل درمن حادث شده بود کم میشد و یا در اثر بروز حوادث دیگری که ممکن بود پیش آید دیگر قادر نمیبودم که باینعمل مبادرت ورزم و کار ناتمام خود را باتمام رسانم . باری چنانکه نوشته آمد بنوشتن آن بترتیب فوق الذکر مشغول ماندم تا بالاخره بیاری خداوند تبارک و تعالی در اول خرداد ماه ۱۳۲۳ منظوم کردن کتاب صورت اتمام پذیرفت .

خوانندگان محترم میدانند که کتاب کلیده و دهنه کتابیست که فهم آن برای هر کس مقدور نیست و باجزئی سوادخواندن و نوشتن نمی توان آنرا فهمید و هم نمیتوان آنرا خواند چه دارای لغات مشکل و استعارات و کنایات بسیار است که فهم اغلب آنها محتاج بتأمل و تعمق میباشد و سبک انشاء آن نیز نوع خاصی است که با نوشته های امروزی فرق کلی دارد و از همین روست که از این کتاب نفیس و بیمانند استفاده کاملی بعمل نمیآید و غیر از عده معدودی از صاحبان علم و دانش دیگران را با آن آشنائی نیست و دانش آموزانهم در مدارس فقط برای اداء تکلیف

و با کراهِت زیاد دویا سه‌باب آنرا مطالعه مینمایند و بیشتر خیال میکنند که تدریس این کتاب در مدارس برای آموختن لغات و پیشرفت در کار املاء میباشد نه برای فهمیدن مطالب و آموختن بندها و دستورات زندگی آن اولی چنانکه در این کتاب ملاحظه خواهید کرد تا سرحد امکان کوشش شده است که لغتی مشکل و غیر مصطلح در آن وارد نشده و مطالب نوشته شده در متن کتاب بزبان بسیار ساده و معمولی گفته شود تا این کتاب قابل استفاده عموم طبقات مردم گشته و هر کس با جزئی سواد خواندن بتواند آن را بخواند و مقصود و منظور را بداند.

آنچه در کتاب کلیله و دمنه بشر نوشته شده در اینجا نیز بنظم تبدیل یافته است و بیشک میتوان برای هر عبارت آن کتاب شعر مخصوص بخودش را در این کتاب یافت و نیز غیر از آنچه در متن کتاب بوده حتی الامکان چیزی بدان افزوده نشده و در هیچ جا عقاید شخصی اینجانب در آن وارد نگردیده است. این کتاب دارای هشت هزار بیت شعر میباشد که در بحر هزج مسدس با وزن مفاعیل مفاعیل مفاعیل سروده شده است. اینک برای آن که خوانندگان عزیز بیشتر بروش اینجانب در گفتن اشعار این کتاب آشنا بشوند بمقایسه نمونه مختصر و ساده‌ای از نظم و نثر کتاب میپردازد:

نثری ساده از کتاب کلیله و دمنه:

سنگ پشت گفت ای برادر چگونه نیامدی و بچه تاویل توقف روا داشتی و از زندگانی که در فراق دوستان گذرد چه لذت توان یافت و کدام خردمند آن را وزنی نهد و از عمر شمرد و یکی از معاونت و غرسندی و آرایش نفس در نواب دیدار برادر است و مفوضت ایشان در

### درای و برهمین

آنچه بصبر و تسلی گراید و فراغ رهایش را متضمن باشد که چون کسی در سوز هجر افتاد حریم دل او غم را مباح شود و صحت و شادی بر تن او محظور گردد و صبر و بصیرت نقصان پذیرد و رأی و رویت بی منفعت ماند در جمله متفکر مباحث که همین ساعت خلاص یابی و این عقده گشاده شود و در همه احوال شکر واجب است کذا اگر العیاذ بالله زخمی رسیدی و گزندگی بودی تدارك آن در میدان و هم ننگنجیدی و تلافی آن در نگارخانه هوش متصور نشمودی. لا تبیل بالخطوب ما دمت حیاً کل خطب سوی اللمنیة سهل و اینک نظم نثر فوق در این کتاب:

کشف گفتا که یار با وفایم	چگونه میتوانستم نیابم
تو بودی در بلا و غم گرفتار	دل من بود از این حادثت زار
از آن دوری بیستم بار غم بود	رفیق و مونسم درد و الم بود
بدوری از رفیقان چون بهمانی	میار آن در شمار زندگانی
ندارد لذتی آن عمر بسیار	که طی گردد بدون مونس و یار
بود دیدار یاران و رفیقان	برای درد محنت نیک درمان
بسوز هجر هر کس کو در افتد	زهر بد در بلای دیگر افتد
شود هر کار آیش مشکل	غم و غصه شود بارش بر دل
شکیبائی وی نقصان پذیرد	خوشی شمع رأی و عقل گیرد
خوشی و شادی وی کم بگردد	رفیق هم و یار غم بگردد
بهر صورت مباح اینسان بشویش	که خود یابی خلاصی را چنان پیش
گشاده عقدمات گردد در ایندم	برون آئی از این تشویش و زین غم
بود واجب همیشه شکر بسیار	چه در نعمت چه در نکبت در ایندار
اگر زخمی ترا بر سیده بودی	ز صیادان گزندگی دیده بودی

چه می‌آمد دگر درد ست ما سود      چه غیر از حسرت اندر دست ما بود  
 نباید شد ز پیش آمد هراسان      که هر مکروه جز مرگ است آسان  
 از اشعار و جملات عربی که در کتابست بعضی را که با طلب بستگی  
 نزدیک داشت و وارد کردنش در اشعار باعث گسیختگی رشته کلام از هم  
 نمیشد ترجمه نموده و بنظم بدل و در اشعار وارد کرده ام مانند آخرین  
 بیت اشعار بالا و اینجمله عربی :

وان جنحوا للسلام فاجنحوا لها.

که بدین شکل ترجمه گردیده است :

چو دشمن در نهد خود گام در صلاح      تو هم روی آرو بنما میل بر صلاح  
 در مورد اشعار فارسی کتاب نیز بهمین ترتیب عمل شده است مانند این  
 دوبیت :

این جهان بر مثال مرداریست      کرکسان گرد او هزار هزار  
 این مرآ ترا همی زند منقلب      و آن مر اینرا همی زند منقار  
 که بدین شکل نوشته شده است :

جهان باشد چو مرداری و هر کس      بگرد اوست می باشد چو کرکس  
 بهم مردم زندی سخت منقار      برای بردن سودی ز مردار  
 چنانکه میدانید کتاب گلپله و دمنه شامل شانزده بابست که ده باب  
 آنرا که عبارتند از :

- ۱- باب الاسد و الثور ۲ - باب النخس عن امر دمنه ۳- باب الحمامة المطوقة
- ۴ - باب الیوم و الغربان ۵ - باب القرد و السلحفاة ۶ - باب الساک و ابن
- عرس ۷ - باب السنور و الجرذ ۸ - باب ابن الملك و الطیر ۹ - باب
- الاسد و ابن آوی ۱۰ - باب الاسد و اللبوة هندوان نوشته اند و شش باب

زیرا پارسیان بدان ملحق نموده‌اند

۱- باب ابداء کليلة و دمنه ۲- باب برزویة طیب ۳- باب الناصک  
والضیغ ۴- باب البلاء و البراءة ۵- باب الحانح، الصانغ ۶- باب ابن  
الملک و اصحابه که تمام آنها برشته نظم کشیده شده است.

علاوه بر ابواب فوق دیباچه و مفتاح کتاب نیز در اول کتاب کليلة و  
دمنه دیده می‌شود که در اشعار از باب دیباچه مطلقاً صرف نظر شد زیرا تقریباً  
تمام آن ذکر خیر سلطان وقت و حمد و ثنای باوست ولی باب مفتاح کتاب  
که شرحی است از کیفیت فرستادن برزویة طیب بهندوستان و آوردن  
کتاب کليلة و دمنه بایران برشته نظم کشیده شده و در اول کتاب نوشته  
آمده است . و چون شایسته نبود که دفتر بی ذکر خداوند تبارک و تعالی  
باز شود و بی دیباچه‌ای بنام نامی او افتتاح یابد دیباچه مختصری بر این  
کتاب اضافه نمودم .

چنانکه خوانندگان محترم مسبوقند کليلة و دمنه یعنی آن دو  
شکال که کتاب بنام ایشانست فقط در دو باب (باب الاسد و الثور و باب  
التفحص عن امر دمنه) قهرمان داستان می‌باشند و نامی از ایشان برده  
میشود و حال آنکه در دیگر ابواب ذکری از ایشان نشده است و چیزی که  
بآندو مربوط باشد دیده نمی‌شود و داستان و موضوعات دیگر نوشته گردیده  
است از اینرو اینجاست بر این کتاب نام رای و برهمن نهادم تا با متن کتاب  
مناسبت باشد و بین کتاب منشور و منظوم کليلة و دمنه فرقی از لحاظ نام  
موجود باشد

امید است دانشمندان و علاقمندان و دوستانی که این کتابرا  
مطالعه مینمایند هر گاه بقسمتهایی برخوردند که بوجهی شایسته برشته نظم  
کشیده نشده است و یا مقصود و منظور را آنطور که باید و شاید نرساند



اینجانب را مطلع سازید تا تجدید نظری در آن بشود و هرگاه قسمتی از آن و یا تمامی را غیر قابل مطالعه دیدند پیمانگی خود و نادانی بنده پیشکشند.

## جانبش مبری

تاریخ یکم خردادماه ۱۳۲۳



# فهرست

## بابها و داستانهای کتاب

صفحه   باب و داستان	صفحه   باب و داستان
۱۰۴ سنگیشت و سلطان	۱ دیباچه
۱۱۱ مرغ و بوزینگان	۵ مفتوح کتاب
۱۱۳ مرد زیرک و شریک نادان	۱۵ باب ابتداء کلیله و دمنه
۱۱۵ غوک و مار	۱۶ مردالمه و کج
۱۱۹ بازارگان و رفیق خانم	۱۷ نادان و عربی آموختن او
۱۲۴ باب تفحص در کار دمنه	۲۴ باب پرزویه طیب
۱۳۶ زن بدکار و غلام	۳۰ دزد
۱۴۵ طیب نادان	۳۳ بازارگان
۱۵۳ زن پاکدامن و غلام بازدار	۴۰ شترمست و مرد هراسان
۱۵۹ باب کبوتر طوقدار	۴۴ باب شیر و گاو
۱۵۹ داستان دوستان	۴۴ شیر و گاو
۱۷۲ داستان موش	۴۷ بوزینه و درودگر
۱۷۳ زن و کجده بوی داده	۵۶ روپاه و طبل
۱۷۴ گرگ طماع	۶۱ مردزاهد
۱۹۴ باب زاغ و جندان	۶۹ زاغ و مار
۱۹۵ جندان و زاعان	۷۰ ماهیخوار و خرچنگ
۲۰۵ زاغ و مخالفت او با سلطنت بوم	۷۵ شیر و خرگوش
۲۰۶ خرگوش و پیلان	۸۱ ماهی
۲۱۲ گریه عابد	۹۱ بط
۲۱۹ زاهد و دزدان	۹۷ زاغ و گرگ و شغال
۲۲۳ زن خوهر و شوهر و شتری	۱۰۳ او کیل دریا و طبطو
۲۲۵ دزد و دیو	

صفحه | باب و داستان

۲۲۷ زن مکار و شوهر ساده لوح  
۲۳۳ دختر یک در جستجوی شوهر است  
۲۳۹ مار ناتوان

باب بوزینه و

سنگپشت

۲۴۷ بوزینه و کشف  
۲۵۹ روباه مکار و خرنادان

باب هاید و راسو

۲۶۵ هاید و راسو  
۲۶۶ پار سامرد

باب گربه و موش

۲۷۱ موش و گربه

باب شاهزاده و مرغ

۲۸۳ مرغ و ملکزاده

باب شیر و شغال

صفحه | باب و داستان

۳۰۰ شیر و شغال

باب شیر و شکارچی

۳۲۱ شیر و شکارچی

باب هاید و مهبان

۳۲۷ راهب و مهبان

۳۲۹ راغ و سبک

باب بلار و وزیر

۳۳۳ بلار وزیر و براما

۳۵۱ کبوتر

باب جهانگرد و زرگر

۳۷۳ جهانگرد و زرگر

باب ملکزاده و

و همرهان او

۳۸۱ ملکزاده و همرهان او

۳۸۷ سیاح



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## دیباچه

### نیایش پروردگار

(۱)

کتابمرا نمایم باز اکنون  
همه در آسمان و در زمین است  
نگون والا و بالا پست کرده  
چنین کون و مکانرا آفریده  
ز نیکو نیکتر را خلق کرده  
ز حد بیش اختران و کپکشانها  
مناسب هر یکرا جانورانیست  
بهر يك روز تابان و شب تار  
بهر يك خوان نعمت پهن کرده  
بهر يك خویش را قدرت نموده است  
نهمد هیچ رازو نکته ای زان  
که داند سر هر مخلوق یزدان  
کسیرا نیست از آن هیچ معلوم  
بجاننداری باشد راه آن باز  
بینی غایت قدرت نمایی  
بر آنها ما نمیباشیم آگاه

بنام نامی یزدان بیچون  
خداوندیکه یدمثل و قرین است  
يك كن نیست هارا هست کرده  
زمین و آسمانرا آفریده  
گیاه و جانور را خلق کرده  
نهاده كو كبان در آسمانها  
که هر يك زان کو اکب خود جهانست  
هر آن يك را بود خورشید و اقمار  
هر آن يك را فزون نعمت سپرده  
فزون از حد هر خلقت نموده است  
که در هر يك بماند عقل حیوان  
که هر عقلي بود قاصر تر از آن  
بود اسرار خلقت سخت مکتوم  
همه سر است در سر راز در راز  
بهر يك خلقتش دقت نمایی  
چه خلقتها که هست و خوامرناخوله

که از دریای خلقت قطره ای بیش  
 برون از حد مرخلقت بکرده است  
 که باشد آگه از کار هر آن یک  
 ببیند آنچه مخلوقی نماید  
 هر آن اندیشه بنماید بناگاه  
 ز چشمش نکته ای پنهان نماید  
 بدانچه کس کند اندیشه داناست  
 بیک کن آنچه را خواهد نماید  
 هم این قادر بود بحر عدالت  
 بعدل کاملش با دقتی بیش  
 سزای خویش را هر کس ببیند  
 نکو کاران نکو کاری ببیند  
 نماید مهر و یاری بندگانش

ندیدیم و نمیدانیم ما خوش  
 بهر يك نعمت بیحد سپرده است  
 بود آگه بیندار هر آن یک  
 بداند آنچه را خواهد گراید  
 بر آن باشد بهتر وجه آگاه  
 هر آن بنوشته مقصود خواند  
 بدانچه کس بخواند کرد بیناست  
 بخواند آنچه را گردیده آید  
 کند کار جهان بر آن دلالت  
 سزا بنهاده بهر هر عمل خوش  
 بجای خویشتن هر کس نشیند  
 تبه کاران دوصد خواری ببیند  
 نماید لطف هر پیرو جوانرا

### او نیرومند و توانا است

چهره‌ی خود بر ما کنون از اینکار  
 ز نور قدرت و عدلش بگویم  
 ز نیروی و توانایش گویم  
 قدم در راه مقصودی گذارم  
 که هر پیوسته تا باشم در ایندار  
 بتوانم یکیش از صد بگویم  
 هم آنکو صاحب عقلی بود خوش  
 از اینروزان نمیگویم از این بیش

که بشمارم چنین مخلوق دادار  
 ره جود و ره فضلش بیوم  
 ز فرهنگ و ز دانائیش گویم  
 که مرا آنرا بکف هرگز نیارم  
 مرا باشد فقط اینگونه گفتار  
 ره‌ی کوچک بمقصودم بگویم  
 بر آنها آگهی دارد کم و بیش  
 نمایم اکتفا بر یکسخن خوش

کنز او باشد هر آنچه هست باشد  
بود بیشبه او هستی مطلق  
و را کون و مکات درست باشد  
نباشد آنچه میباشد جز از حق

### پیغمبران را هنمای بشر میباشند

چو یزدان خلق بنمود اینجهانرا  
بعقل و دانش و نیروی گفتار  
و را از آنچه بد در دهر جانور  
سپس پیغمبرانیرا فرستاد  
شناسانند یزادانرا و نیکو  
که تا انسان شود از بد میرا  
ز غداری و مکاری گریزد  
بهمنوعان خود یاری نماید  
کند پرهیز از غدرو خیانت  
خلاصه آنچه را باید نماید  
کند دادار بیچون را عبادت

### محمد (ص) خاتم انبیاء میباشد

سه پیغمبرانرا دین یکی بود  
ولی هر يك زیغام آر پیشین  
که تا شد ختم آخر بر محمد (ص)  
یباورد او بدنیا دین اسلام  
بدین دین دور ادیان دگر کرد  
بر او پیغمبری هم ختم گردید  
که انسان و کتابی خود بدوران  
خنك آنکسکه بر این دین گراید

یکی بود آن رسولانرای مقصود  
همیآورد کاملتر یکی دین  
که بر او باد از ما حمد بیحد  
نهاد اندر ره عز بشر گام  
بسکامل ناقصانرا بی اثر کرد  
نخواهد کس دگر پیغمبری دید  
نه کامل چون محمد هست و قرآن  
عمل هر پند و دستورش نماید

## طی (ع) پس از پیغمبر (ص) بزرگترین

### راهنمای بشر میباشد

بجز پیغمبران در دار دنیا  
که کوشیدند بسیار اندر اینراه  
بنیکی هر کسیرا پند خواندند  
بتحریر کتاب و گفت بسیار  
بلند آوازه تر ز آنان علی «ع» است  
همانکو پیشوای شیعیانست  
که بس اوصاف نیکو جمع دارد  
پس از پیغمبر بی مثل اکرم

اما مانی دگر گشتند پیدا  
که بنمایند بر خلق گمراه  
ز چاه جهل مردمرا رساندند  
بکوشیدند در تنویر افکار  
بهین مردی حقیقت دان علی «ع» است  
امیر مؤمنین اینجهانست  
کسی نتواند اوصافش شمارد  
بود کاملتر اولاد آدم

### دو راه راست قدم بگذار

خوشا بر حال آن مرد نکو دان  
بکار خوش زشان پند گیرد  
که گیرد راه نیکان و بزرگان  
همی هر پند ایشانرا پذیرد

### او ترا کمک خواهد کرد

خدای یقین با مهر بسیار  
بباشد بحر مهرش بینهایت  
بدو باید توکل کرد در کار  
بگام سختی و هنگام محنت  
بهر کاری از او یاری طلب کرد  
که از او نیکتر یاری نباشد  
بمهر او کسی کامیدوار است  
جمهری دور میباشد ز هر پند

نماید رهنمائی اهل ایندار  
نباشد یاریش را هیچ غایت  
که بس آسان شود هر کار دشوار  
از او باید طلب نمود نعمت  
بهر هنگام او را روی آورد  
چنو یار مددکاری نباشد  
هماره در دو دنیا دستکار است  
که دل پسته است بر مهر خداوند



# مفتوح کتاب

## از روی فکر و اندیشه قدم بردار

همانکس کو همی فرهنگ جوید  
خداوند زمین و آسمانها  
بوالا سرور عالم محمد  
بعلم و حکمت و عزم ز حدیث  
بهست آورد موجود جهانرا  
فزوتر از دگر موجود عالم  
ز دیگر جانوران بر تر بگردید  
بخیرات و سعادت چون کلید است  
بود همچون کلید باب چاره  
کند عاقل هماره نیک کاری  
که میباشد دلیل صاحب آن  
که یزدهان دارد ارزانی با حاد  
که آن حاصل شود از تجربتها  
چنان آتش بچوب خشک و در هم  
اثر ز آتش نکرد ظاهر آنرا  
بدون تجربت سودی فراوان  
هم او در نیک کاری گام بگذاشت  
گرفت از گفته های عالمان پند  
همی در آنجهان حد سود باشد

چنین این القع خود بگوید  
پس از حمد خداوند تعالی  
و هم بعد از درود و حمد بیحد  
خود ایزد با کمال قدرت خویش  
بهست آورد این کون و مکارا  
بداد او عقل بر اولاد آدم  
ورا عقل و خرد زیور بگردید  
که میآید فلاح از عقل در دست  
نجات از آن شود حاصل هماره  
چو باشد عقل آید رستگاری  
در نوع این عقل را باشد بدوران  
یکی باشد غریزی و خدا داد  
دگر را مکسب میدان بدنیا  
غریزی هست در اولاد آدم  
که بی اسباب آتش زن بد نیا  
همانسان ناید از آن عقل انسان  
هر آنکس زین غریزی عقل خود داشت  
بگوشید و بشد مرد هنر مند  
همانند اینجهان خشنود باشد